

حقیقت در لابلای لاطانات

(قسمت آخرچشیدم تلخ بود)

امیر فیض- حقوقدان

لاطانات که به معنای حرف مفت و جفنگ گفتن است ناشی از کم خردی و سستی رای و امثال آنهاست و به کسی که بالاطانات مانوس است، فرومایه و ناکس و ابله گفته میشود تنها حیوانی که در تشبیه ابله آمده گاو است، عطار هم در این باب شعری گفته است.

در سالهای جوانی مجله کانون وکلای تهران مقاله ای داشت تحت عنوان مسئولیت که در آن، مسئولیت را در طبقات محجور، صغیر، دیوانه و ابله بتفسیر آورده بود میگفت تشخیص محجور و صغیر و دیوانه با اشکالی روبرو نیست ولی تشخیص ابله کار ساده ای نیست و عدم تشخیص درست ابله سبب ورود مسئولیت به جریانی ناموضوع خواهد شد. نوشته بود دیوانه نمیتواند حالت خود را مخفی کند اصلا به این رده فکری وارد نمیشود که دیوانگی خود را پنهان کند ولی ابله بر راحتی میتواند بلاهت خود را بپوشاند با تمرین و یا تقلید از دیگران و یا خواندن و شنیدن مطالب و سرهم کردن آنها بلاهت خود را می پوشاند و برای کسانی که در مقابل او قرار دارند تشخیص بلاهت و در نهایت فرومایه و ناکس بودن او دشوار است.

اینکه گفته اند جواب ابلهان خاموشی است، در موردی صدق میکند که علائم و آثار و دلایلی بر ابله بودن شخص گواه باشد.

سوال اینجاست که این علائم و آثار چیست؟ بلاهت ذاتی دارد که هر قدر کنترل شود گهگاه با اظهار نظرها و احتجاج در آن خودش را نشان میدهد و مستمع اگر هوشیار و آگاه بموضوع باشد دقیقاً درک میکند که طرف ابله است، ولی سعی در پوشش بلاهت خود را دارد.

واما بعد

این تحریر که به ظاهر قسمت آخر تحریر «چشیدم تلخ بود»^۱ معرفی شده در باطن توجه به موضوعاتی دارد که از میان ترهات مفصل، فصل شناخت حقیقت و سره از ناسره را میگذراند.

و در کلامی دیگر قصد این تحریر نقد اظهارات آقای ابرامیان نیست بلکه تجسم حقیقت، در برخی از موارد ادعائی ایشان از لابلای لاطانات است.

سخافت در لقب آریامهر

سخافت در لقب «آریامهر» آن است که گفته شده چون مجلس این عنوان را به محمد رضاشاه داده پس نام شاهنشاه، آریامهر است نه محمد رضا پهلوی.

توضیح لازم در سال ۱۳۴۴ نشست عمومی بُرد اجرائی یونسکو در ایران تشکیل شد در آن اجلاس که شخصیت های فرهنگی و اجرائی یونسکو شرکت داشتند گزارش فعالیت های ایران در مبارزه بایی

سوادی مطرح شد. آقای محمد القاسی وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی و رئیس هیئت مدیره یونسکو که (معمولا مسن ترین فرد حاضر در جلسه میباشد) در هشتم سپتامبر برای قدردانی از محمد رضاشاه و کشور ایران در مبارزه بابتی سوادى عنوان آریامهر را ابداع و پیشنهاد گردید.

پیشنهاد مزبور از طرف دولت برای بررسی به سناتور رضازاده شفق داده شد و با نظر موافق او در جلسه مشترک مجلسین بتصویب رسید.

صورت جلسه مزبور نشان میدهد که تصویب لقب آریامهر برای شاهنشاه ایران امر ذوقی نبوده است و حتی مجلسین، صرف پیشنهاد برد اجرائی یونسکو را هم کافی ندانسته بلکه انگیزه و علت تفویض عنوان آریامهر را در ۶ فراز که عبارت از نجات آذربایجان، مبارزه با بیسوادی، کوشش در راه حفظ صلح جهانی و انقلاب شاه و ملت و..... متذکر شده است. صورت جلسه مزبور حاکی است که نمایندگان مجلس القاب دیگری را بجای آریامهر پیشنهاد کردند از جمله «آریامند» که به معنای آرامش دهنده، آریانیان است و بنای چهارم داریوش به آن نام خوانده شده، و سرانجام با آریامهر موافقت شد

آریامهر از سوی مفسرین و واژه شناسان با معانی متعددی روبروست گروهی آنرا به معنای «خورشید آریانیان» و گروهی «فروغ قوم ایران» و گروهی مفهوم حقیقی آنرا در دو واژه «آریا» و «مهر» گرفته اند که به معنای پیوند دهنده ایرانیان است، و این درست همان مفهوم مظهریت شاه در وحدت و یکپارچگی ملت رامیرساند (یاری گرفته شده از سنگر ۱۳۲)

باری بلاهت، فرقی بین نام، و نام خانوادگی، و لقب نمیگذارد و از این درک بدور است که لقب به فعالیت و خصوصیات مخصوصی که در کسی هست داده میشود که ممکن است منفی و یا مثبت باشد و هیچ ارتباطی به نام ندارد برای مثال لقب کبیر را مجلس به رضاشاه داد؛ آیا تنها یک مورد دیده شده که کسی نام رضا و پهلوی را حذف و تنها به ذکر کبیر اکتفا کند؟ تاریخ ایران مملو از القاب است و تمامی آنها بعد از ذکر نام و نام خانوادگی دارنده لقب بکار گرفته میشود.

و انهگی لقب به کسی تعلق میگیرد که دارای نام و نام خانوادگی است و برعکس، نام به کسی تعلق میگیرد که متولد میشود- تغییر نام خانوادگی و نام با قانون سجل احوال است نه مجلس شورایی.

اینها که عرض شد استدلالات بازاری برای پاسخ به حرفهای مردم آزاری است. سخن قاطع در یک کلمه، اینکه در حالیکه قانون اساسی و قانون منتبع آن عنوان شاهنشاه آریامهر را برای محمد رضاشاه پهلوی مقرر کرده دیگر «عافل را بر آن سخن نفی ای نیست» که گفته اند «بر نص اجتهاد جایز نیست» و در غیر اینصورت یعنی اگر مبنا، نظرو سلیقه و برداشت شخصی باشد «تابه حشر کار لنگ است»

به ابعاد وفاداری به نام آریامهر نگاه کنیم

روزنامه کیهان لندن از حضور علیحضرت و علیاحضرت در مراسم بیستمین سالگرد برقراری کرسی آریامهر در دانشگاه جرج واشنگتن خبر داد (سال ۱۳۷۳) اعلیحضرتین از دکتر فلیپ کروپ استاد دانشکده مدیریت دولتی بمناسبت حفظ کرسی آریامهر قدردانی نمودند؛ کیهان لندن در توضیح بیشتر نوشت «دکتر فلیپ سالها بعد از انقلاب از سوی بنیاد گرایان جمهوری اسلامی تهدید به مرگ و یا تغییر نام کرسی آریامهر شده بود ولی او همچنین در حفظ نام کرسی آریامهر کوشیده است»

مقایسه کنید با مامردم ناسپاس که با آن خدمات گرانقدر و آن میلیارد ها در آمدی که شاهنشاه نصیب کشور ما کرد با آن امنیت فراگیر و رفاه عمومی و آن حیثیتی که برای ما ایرانیان در ایران و در جهان فراهم ساخت در حیاتش از ذکر آریامهر ابا داشتیم و در ماماتش سعی در حذف آن میکنیم.

سخاوت در کاوه بودن

آقای آبرامیان این سوال را مطرح کرده که «ما چه فرقی با کاوه داریم و چکاراوتوانست بکند که ما نمیتوانیم بکنیم»

این تحریر، عرض میکند، بر منکرش لعنت که تفاوتی بین کاوه آهنگرو هومر آبرامیان بگذارد؛ اصلا هومر آبرامیان همان کاوه آهنگراست، که در روح هومر وارد شده است و در نتیجه نام امروزی آقای هومر آبرامیان، هومر کاوه آبرامیان میباشد.

ولی هومر کاوه آبرامیان یک چیز را نمیداند و آن این است که ایرانیان از قرن‌ها قبل فقط شاه و رئیس مذهب را تحویل میگیرند نه کس دیگری را.

کارشناسان سفارت آمریکا در ایران ضمن گزارشی که بوزارت خارجه کشور متبوع خود فرستاده اند نوشته «ملت ایران ملتی است فردشناس و توضیح داده که گرایشهای فردی آنان به مراتب بیش از گرایشهای اجتماعی است و هر تحولی چه سیاسی و چه اقتصادی و اجتماعی از طریق گرایشهای فردی است و کارشناسان قطب گرایش را در ملت ایران شاه و رئیس مذهب میدانند» (اسناد سفارت)

آقای کاوه آبرامیان به مبارزه وارد شده است ولی متاسفانه نادان از سوابق مبارزه (آمدی جاتم بقریانت ولی نادان چرا)

آقای دکتر منوچهر گنجی که هم از سابقه وزارت برخوردار بود و هم تحصیلات بالاتری از کاوه نوظهور داشت و هم هر چه بود ارمنی نبود و ایرانیان بانام او آشنا بودند در نقش کاوه در سالهای اول مبارزه وارد شد، رادیو هم داشت و بنابر آمار منتشره ۲۰ هزار ساعت برنامه پخش کرد و باز بنابر ادعای خودش ۵۰۰۰ هسته مبارزاتی داشت و نام فعالیتش هم درفش کاویانی بود، ولی ایرانیان تحویلش نگرفتند و کنار کشید.

تنها او نبود بسیاری با سوابق روشن نه در ابهام به میدان آمدند تا در مقام رهبری کاربردی نشان دهند ولی همان فرهنگ و عادت ایرانی به آنها محل نگذارد و سنگ روی یخ شدند. کاوه آبرامیان اگر به سوابق سازمان های ارتشی خارج از کشور که با هدف نجات ایران تشکیل شده است آشنا بود به سازمان سرباز بی نام و نشان و بی هویت و بی مسئول دلخوش نمیداشتند.

هر کسی کار خودش بار خودش آتش به انبان خودش

نقال های قهوه خانه ها که از طریق نقالی شاهنامه امرار معاش میکنند همه شان موفق هستند ولی در حد امرار معاش. اگر یک نقال فکر رهبری مبارزه به سرش بیفتد دیگر کسی در محضر شعر و نقالی او نمی آید، اگر یک نقال وارد کار سیاسی بشود و یا از حکومت و قانون و کشور انتقاد کند دیگر به نقالی او هم اعتنائی نمیشود «هرکس را از بهرکاری ساخته اند» خوشدل یک بیبی دارد که میتواند بیشتر به یادماند.

همچو کودک که درکفش بزرگان کرد پا باسرافتد هرکه افزون تر نماید خویش را

سخت‌واری در آئین شهریاری

آئین، اتلاق به رسم و رسوم است مانند آئین عروسی و آئین های مذهبی. آئین شهریاری، رسم و رسومی است که پادشاهان درکشورداری رعایت میکردند.

توجه به این نکته که درمقابل لاطانات قرارداد بجاست که تاریخ و ادبیات و فرهنگ ما ایرانیان و شاهنامه فردوسی که انحصاراً مورد توجه و استناد آقای کاوه هومر آبرامیان قرار گرفته خسرو، شهریار و پادشاه رابیک معنا و مفهوم گرفته.

نه تنها شه و خسرو کشور است که شاه است و درارج پیغمبر است

توضیح وابسته به مبارزه در رابطه با شهریار ایران

بعد از شورش ۵۷ در خارج ازکشور برای اولین بار عنوان شهریار ایران برای اعلیحضرت بجای شاه و پادشاه بکار گرفته شد بیانیه های دبیرخانه، کیهان لندن، سازمان های سلطنت طلب و حتی سنگر از این عنوان استقبال کردند بدون اینکه توجه به این جابجائی آشکار و نهادن عنوان نا آشنای شهریار با شاهنشاه داشته باشند و سنگر داشته باشد.

ایران یاری بنام آقای کشاورز که در فرانسه اقامت داشت و نشریه «جاشا» را منتشر میکرد در مقاله ای مستند توجه داد که جابجائی نام شاهنشاه آریامهر و یا شاهنشاه که عنوان آشنای مردم ایران و پیوند عاطفی و خدماتی دارد با نام شهریار برای پادشاه که برای مردم بسیار بیسابقه و از پشتیبانی عاطفی و خدماتی برخوردار نیست، یک توطئه برای فراموشی آیام سلطنت شاهنشاه است.

لایحه مستند او که نامش بیاد و گرامی باد سبب شد که نشریه سنگر با انتشار نامه او نقد آن دیگر از واژه شهریار برای اعلیحضرت رضاشاه دوم استفاده نکرد.

یکی از بزرگان گفته است؛ <از سقوط باید جلوگیری کرد پس از سقوط دیگر کاری نمیشود کرد>

سقوط معنوی سلطنت، از تبدیل پادشاه و شاهنشاه به شهریار و سپس به فرزند شاه فقید و شاهزاده و دست آخر رضا پهلوی ادامه یافت و اخیراً هم آقای کاوه نوظهور (کاوه آبرامیان) فرمان داده که فقط شاهزاده نه یک کلمه بیشتر.

حاشیه = شاید خبر نداشته باشید که یکی نوشته است <پاد> به معنای ضد است مانند پادزهر پس پادشاه یعنی کسی که ضد «شاه» است و دیگری آنرا تکمیل کرده و نوشته آیت الله خمینی که ضد شاه بود پادشاه واقعی ایران است و آیت الله خامنه ای ولیعهد ایشان (پایان حاشیه)

ملاحظه میکنید وقتی که سقوط شروع شد به کدامیک شد؟

هیچ سندی که بتوان به پادشاهان پهلوی عنوان شهریار را داد وجود ندارد و برعکس عنوان قانونی پادشاه درج و مقرر در قانون اساسی است. بنابراین تعهد و سوگند وفاداری ارتشیان به پادشاه است نه

شهریار و اولین و کوچکترین آثار این جابجائی سلب وفاداری ارتشیان نسبت به سوگند وفاداری به کشور و شاه است.

اشاره به این نکته ضروری است که در تمامی مدتی که دبیرخانه ازواژه شهریار استفاده میکرد اعلیحضرت در بیاناتشان واژه شاه و پادشاه را بکار برده اند و حتی در مصاحبه ای با هیئت تحریریه یک روزنامه خارجی فرمودند «عنوان قانونی من رضاشاه دوم است» نه شهریار.

و میتوان گفت که حتی یکبار هم ازواژه شهریار استفاده نفرمودند.

آئین شهریاری و آئین مملکت داری

در مورد آئین شهریاری و یا آئین پادشاهی چندین کتاب نوشته شده عبدالکریم سروش هم آئین شهریاری نوشته، کتاب دیگر نوشته آقای زمزم است معروفترین آنها تالیف محمد قاضی است که راجع به حق مردم بر سلطنت و حق شاه بر مردم صحبت کرده و شرط پادشاهی را ۱۰ چیز نوشته است اکنون باید منتظر کتاب آئین شهریاری کاوه ابرامیان باشیم.

آئین شهریاری و یا آئین پادشاهی به سه دوره قابل قسمت است دوران اول که دوران ایران باستان است و تا سال ۱۵۶ میلادی برقرار بود آئین پادشاهی مخلوطی از آئین ملوک الطوائفی و دین زرتشت و قدری هم اراده شاه بود دوران دوم که با حاکمیت اسلام همراه بود آئین پادشاهی همان آئین اسلام بود و پادشاه در پناه اسلام فرمانفرمائی میکرد در دوران حاکمیت تشیع فرمانفرمائی شاه و یا آئین شهریاری تحت حکومت مجتهدین قرار گرفت و عملاً پادشاهان مجری فرامین مجتهدین بودند.

در تاریخ سلاجقه کرمان میخوانیم زاهد عمانی روزی در معیت ملک محمد به گردش قصر بود در گوشه ای از قصر بقدریک خروار کاغذ دید پرسید این ها چیست ملک گفت؛ «فتوای ائمه شرع است هیچکس رانکشم الا که فتوا تکلیف کرده بود» شیخ برهان ملک محمد راز پادشاهان عادل دانستی.

دوران سوم دوران حاکمیت مشروطیت است، در این دوران آئین های گذشته آنچه که مقرون به صحت و متکی به اساس بود مدون و معتبر شناخته شد و بقیه به بایگانی تاریخ رهاگردید.

آئین کشورداری و آئین پادشاهی بقاعده در آمد، اختیارات پادشاه و حاکمیت مردم و حقوق مردم مشخص شد حتی موقعیت مذهب هم پیاده گردید و همانطور که میدانیم اصول مربوط به رعایت قوانین اسلامی (اصل دوم متمم) متروک ماند.

در مورد آئین شهریاری چندین کتاب نوشته شده از جمله کتاب عبدالکریم سروش - آقای زمزم و آداب سلطنت که تالیف محمد قاضی است که از حق مردم بر سلطنت و حق شاه بر مردم و شرائط ۱۰ گانه برای پادشاهی صحبت ها دارد.

مهمترین آئین شهریاری که محققین به آن استناد کرده اند فرمان کورش کبیر است که حتی ساسانیان هم به آن اعتبار میدادند به آن نگاه کنید تنها تشابهاتی در رابطه با حقوق انسانی (اعلامیه جهانی حقوق بشر) در آن دیده میشود نه صحبت از انتخابات دارد و نه حق حاکمیت ملت و نه حقوق مردم و نه حد و حقوق شاه و نه کیفیت اداره کشور و نه سایر تبعات کشورداری.

نام این جد و جهد و جهل چیست که آئین های گذشته را که بهیچوجه سازگاری با حقوق اساسی ملت ایران ندارد، جایگزین تداوم اجرائی قانون اساسی مشروطیت ساخت؟ وای که خودستائی و غرور چه ها میکند.

عطار بیٹی دارد که شاهد قضیه است:

تاکی از تو ویرباشی خود نما تاکی از پندارباشی خود پرست

سختاف دیگر تعدی به قانون اساسی مشروطیت

ادعای اینکه شاه قانون اساسی رانادیده گرفت با حقوقی بسیار سنگینی دارد گرچه آثار چنین ادعائی در مقالات سنگرمفصل آمده از جمله سنگر ۳۳۲+۴۳۷ معهدا اهمیت سخاوت در این لاطانات اجازه میدهد که در آن باب اشاراتی لازم شود.

خمینی برای اینکه مخالفت خود را با رژیم سلطنتی ایران صورت قانونی بدهد (دراوائل مبارزه!) از تز عدم رعایت قانون اساسی از طرف شاه استفاده کرد تا بتواند رژیم سلطنتی ایران را غاصب و به دور از پشتوانه قانون اساسی بشناسد.

بعد ها این تز مورد استفاده مخالفین سلطنت قرار گرفت، آنهم نه، در حد عدم رعایت قانون اساسی بلکه با عباراتی نظیر «پاره کردن قانون اساسی = داریوش همایون» لگد مال کردن قانون اساسی و بالاخره «به خاکروبه انداختن قانون اساسی = کاوه نوظهور آبرامیان» مواجه شد.

تفاوت اظهار خمینی با داریوش همایون و کاوه نوظهور در این است که ادعای عدم رعایت قانون اساسی جای دفاع دارد زیرا ممکن است که عدم رعایت امری قهری و یا لازم باشد و یا اساسا دخالت، یک ادعاست که باید ثابت بشود ولی ادعای لگد مال کردن و پاره کردن و در اشغال انداختن بیان فعل و شهادت است، درست به عین اینکه کسی رعایت تذکرات قرآن را نکند با کسی که قرآن را یکجا در آتش بیاندازد.

عدم رعایت قانون اساسی و غاصب شدن رژیم

از آنجا که خمینی مرجع تقلید بود و فتاوی و اظهارات او نیازی به دلیل نداشت و برای مقلدین او لازم الاجرا بود و نظریه اینکه بر اساس اصل یازدهم قانون اساسی سوگند نمایندگان مجلس مشروط به رعایت قانون اساسی از جانب شاه است، لذا جنبه اجرائی فتوای خمینی به آنجا رسید که نمایندگان مجلس تعهدی نسبت به نمایندگی خود ندارند و به همین لحاظ تعدادی از نمایندگان مجلس که خود را مقلد خمینی میدانستند مانند پزشکیور و دیگران استعفا دادند و باز از آنجا که شاه در سوگند اصل سی و نهم متمم به حراست و نگهداری از قانون اساسی و سلطنت طبق آن قانون تعهد نموده است، لذا فتوای خمینی ارتشیان و کسانی را که به بقای سلطنت و قانون اساسی سوگند یاد کرده اند از قید سوگند رها میسازد که ساخت. نامه عجیب و تاریخی افسران و درجه داران و پاسبانان شهربانی به رئیس شهربانی دایره این که نمیتوانند از دستورات مرجع تقلید خود سرپیچی کنند از باب همان فتوای رهانی از قید سوگند است.

ایرانیان به اصطلاح منور و روشنفکر و آزادیخواه! مخالف خمینی مانند بز اخفش سی سال است که ادعای او را تکرار میکنند و هیچگاه حاضر به اثبات موارد ادعا نشده اند بارها هم در مقابل ادعای فاسد

آنها دعوت به اثبات ادعا شده است که بی پاسخ مانده است (موارد درسنگر ۳۳۷+۳۳۲ پیاده شده است)

یقین دارم کسانی که این ادعای باطل را دنبال میکنند خودشان نمیدانند که تالی فاسد این ادعا چیست و آنها حداقل باید مانند یک مقلد تاریک فکر زنجیر شده به فاضلاب آخوندی به اظهارات آنها اصالت ندهند.

از نظر اصل استصحاب، شاهنشاه ایران در رعایت قانون اساسی و متمم آن جدی و کوشا بوده است. اگر شاهنشاه معتقد و وفادار به قانون اساسی نبود و یا از اجرای آن سرپا میزد، وصیت سیاسی خودش را متکی به قانون اساسی مشروطیت نمیکرد.

درفرمان یکم در وصیت سیاسی شاهنشاه آمده است:

> نخست باید درباره نیروهای مسلح صحبت کنم که مهمترین وظیفه شان حفظ تمامیت این مملکت است آنها مدافعان قانون اساسی هستند که ما اعمال کرده ایم<

درفرمان دوم وصیت سیاسی شاهنشاه آمده است:

> وفاداری مطلق به شاه و هرکسی که وظائف شاه را طبق قانون اساسی برعهده دارد<

درفرمان سوم وصیت سیاسی شاهنشاه آمده است:

> چنانچه رئیس مملکت (شاه) از اعمال امتیازات ویژه اش پراساس قانون اساسی غفلت کند ممکن است نیروهای مسلح ناگزیر شوند به او یاد آوری کنند که صلاح مملکت و وظائف قانونی او مستلزم اعمال قدرتی است که من اعمال کرده و خواهم کرد<

چنانکه ملاحظه دارید در ۷ فرمان از وصیت سیاسی شاهنشاه سه بار به اهمیت وفاداری به قانون اساسی توجه داده اند.

شاهنشاه در مصاحبه ای بایک روزنامه نگار خارجی که سوال میکند > قدرت شاهنشاه در کجا متوقف میشود< میفرمایند > قدرت من در مرزهای قانون متوقف میشود<

بی حیاهان کی کنند احساس شرم شرم انسان مخزن وجدان بود